



بررسی ابعاد کیفری الزامات و مقدمات حقوق بشر دوستانه در بُعد بین الملل

(تاریخ دریافت ۱۳۹۶/۱۲/۱۵، تاریخ تصویب ۱۳۹۷/۰۴/۱۵)

خلیل خسروی

چکیده

بازی جهانی، بازی قدرت است و قدرت‌های بزرگ بازیگران اصلی هستند. در حال حاضر غیر از دولت‌ها در این بازی جهانی، دو بازیگر دیگر یعنی مردم و سازمان‌ها نیز نقش دارند و در فرآیند جهانی شدن حقوق بشر، از پایین، برعکس گذشته تأثیر گذار می‌باشند، این موضوع بستگی دارد به اینکه دولت‌های ملی قواعد بازی را یاد بگیرند و دارای مشروعیت بین المللی باشند، اگر دولت‌های جهان سوم قوی و مشروع باشند، وجود این دولت‌ها با منافع جامعه بین المللی سنخیت دارد. اگر دولتی با ثبات و مشروع باشد به نفع جامعه جهانی است. مثلاً دولت‌های ضعیف آفریقا، مشکلات زیادی را برای دنیا ایجاد کرده‌اند. بنابراین می‌توان گفت، امنیت ملی با مشروعیت بین المللی، عجین شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

واژگان کلیدی: حقوق بشر، روابط بین الملل، عصر جهانی شدن، امنیت ملی



بخش اول: تعریف حقوق بشردوستانه

در عصر جهانی شدن که عده ای آن را ایدئولوژی اقتصاد سرمایه داری و بعضی آن را تغییر بنیادین الگوها و انتخاب ، با استفاده از وسایل الکترونیکی ارتباطات و اطلاعات می دانند موضوع حقوق بشر و روابط بین الملل در سه بعد حاکمیت ملی ، عدالت جهانی و امپریالیسم جدید مطرح می گردد. کیس براون می گوید: ”هر جنبه از حقوق بشر را مورد مطالعه قرار بدهید جالب است. در دنیای فعلی حاکمیت ملی تغییر و تحول یافته است و دیگر حاکمیت مطلق مطرح نیست بلکه باید آن را حاکمیت نسبی نامید، زیرا نهضت های داوطلبانه ، پزشکان بدون مرز، انقلاب اطلاعات و ارتباطات و بویژه سازمان های غیر دولتی ، و ... باعث نسبییت حاکمیت شده اند. اگرچه هنوز حاکمیت ملی سنگ زیربنای دولت - ملت ها در روابط بین الملل است اما بایستی خود را با یک سری استانداردها و مشروعیت بین المللی تطبیق دهند.

از دیدگاه لیبرالیسم جدید ، این سوال مطرح می شود که در دنیای واقع گرایانه امروز چگونه می توانیم آرمان های حقوق بشر را به پیش ببریم ، دیوید نورساید می گوید: که حقوق بشر بر اصول لیبرالیسم مبتنی است که به صورت تعهدات بین المللی در آمده است این درحالی است که سیاست خارجی دولت ها با تعهدات بین المللی آن ها منافات دارد“. به طور کلی مهمترین عوامل اجرای حقوق بشر بین المللی سه عامل رضایت ، سیاست و قدرت است . این سه عامل با سه مانع حقوق بشر یعنی ناسیونالیسم، منافع ملی و دولت ملی مواجه است . بعد از جنگ سرد شورای امنیت به حقوق بشر توجه کرده است و فصل های ششم و هفتم منشور بعد از بحران های بوسنی و کوزوو و رواندا، دارای تفسیرهای جدیدی شده است. برخی از مفسرین و حقوقدانان اعتقاد دارند که بهترین راه پیشبرد حقوق بشر توافق بر ارزش های بین المللی می باشد. باید ضوابط و هنجارهای نامناسب را تغییر دهیم و باید این تغییر تدریجی باشد . در مقابل، برخی نیز معتقدند که جامعه جهانی باید به توافقات عملی بین المللی توجه نموده و در چارچوب رفتار دولت ها به پیش رود، تمام کشورها به اصولی که در عمل آن را رعایت می کنند معتقد هستند . این اعتقاد موجب حذف شکاف بین واقع گرایی و آرمان گرایی می شود. آیا صلح در برابر عدالت قرار داد؟ آیا صلح یک هدف است که باید بر عدالت جهانی



فائق آید یا باید عدالت را بر صلح برتری دهیم. در پاسخ به این سؤال طرفداران مکتب کانت معتقدند اگر عدالت جهانی به تعویق افتد فرصت از دست می‌رود و دیگر قابل اجرا نیست. در مقابل طرفداران مکتب عمل‌گرایی معتقدند، صلح ملی یک هدف والا و درازمدت است و به عنوان حق بشر و شأن انسانیت باید ایجاد گردد. (الهامی، داوود (۱۳۷۸)، «اخلاق و جنگ/ اسلام و صلح»، ماهنامه‌ی درس‌هایی از مکتب اسلام، سال ۳۹، شماره‌ی ۴)

در پاسخ به این سؤال که چه راه‌هایی برای اعمال حقوق بشر وجود دارد دیدگاه‌های مختلفی ابراز شده است، مهم‌ترین این دیدگاه‌ها عبارتند از:

۱- برقراری دیپلماسی یعنی عده‌ای از دولتمردان در پشت درهای بسته قراردادها و معاهداتی را تنظیم کرده و به مردم اعلام می‌کنند. ۱

۲- ایجاد دادگاه بین‌المللی کیفری با ضمانت اجراء بطوری که امکان محاکمه جنایتکاران ضد حقوق بشر فراهم گردد. ۲.

۳- اعمال تحریم‌های اقتصادی و سیاسی که دولت‌ها را مجبور کند تا حقوق مردم را رعایت نمایند.

۴- مصالحه ملی یعنی متخلفان حقوق بشر را بعد از اعطاء مصونیت به آن‌ها در پیشگاه دادگاه حاضر کرده تا به جنایت‌های خود اعتراف کنند و سپس عفو عمومی اعلام گردد.

یکی از مسائل بسیار مهم در حقوق بشر بین‌المللی، مسأله استانداردهای دوگانه حقوق بشر بوده و در حال حاضر سیاست خارجی آمریکا در قبال کلمبیا و چین متفاوت است. لیبرال‌های جدید که ترکیبی از واقع‌گرایی و آرمانگرایی است معتقدند این سیاست آمریکا درست است و باید با مسائل بین‌المللی براساس منافع، موردی برخورد گردد. مسلماً این سیاست هزینه‌هایی دارد و در دنیای بعد از جنگ سرد و عصر جهانی شدن، دیگر فقط دولت‌ها نیستند که ضوابط حقوق بشر را ساخته و اجرا می‌نمایند بلکه سازمانهای غیردولتی و سازمان‌های بین‌المللی اثر عمده‌ای بر هنجارها و ارزش‌های حقوق بشر و نظارت و کنترل حقوق بشر در کشورها بر عهده دارند. در جهان کنونی، نباید به خیال‌بافی حقوقی به شکل تفسیرها و تعبیرهای مافوق قدرت عملی پرداخت، بلکه باید سعی کرد تا شکاف میان آرمان‌گرایی و



واقع‌گرایی را پر نمود و چالش قرن ۲۱ آن است که چگونه شکاف بین عملکرد دولت‌ها و موازین حقوق بشر بین‌المللی را به تدریج کاهش داد. و این اقدام به جز از راه گفتگوی دولت‌ها، تدوین، اجراء، نظارت و کنترل حقوق بشر بین‌المللی امکان ندارد. بطور کلی جامعه بین‌المللی امروز با یک قرن پیش تفاوت کلی دارد فراتر رفتن واقع‌گرایی از مرزهای اروپا، افزایش تعداد دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، گسترش ارتباطات، کوچک شدن جهان و بالاخره تهدیدات روز افزون نسبت به زندگی انسان و محیط زیست آن از ویژگی‌های این جامعه است، متناسب با این گرایش، که رو به سوی همگرایی و اشتراک در سرنوشت دارد، حقوق بین‌الملل نیز به عنوان بازتاب واقعیات اجتماعی بین‌المللی، از لحاظ ساختاری به حقوق داخلی نزدیکتر شده و نظام واره گردیده است و روزه روز دولت‌ها را هرچه بیشتر متعهد ساخته است و در واقع رو به سوی دارد که بیشتر به منافع کل بشریت و منافع ملت‌ها توجه کند، تا اینکه صرفاً دولت‌ها را مدنظر داشته باشد. در پرتو وابستگی‌های مادی و معنوی و منافع متقابل بشری و احساس مشترک در قبال مشکلات و معضلاتی که حیات نوع بشر را به مخاطره افکنده، دگرگونی‌های عمیقی در ساختار نظام بین‌الملل و جهت‌گیری‌های آن بوجود آمده است، در نظام سنتی بین‌المللی، حاکمیت مطلق و زورمدار دولت‌ها بر مردم و شهروندان در داخل کشور و استقلال عمل در زمینه روابط خارجی، حق انحصاری و جهانی دولت‌ها، محسوب می‌شد. مفهومی که به لحاظ پذیرش عمومی و قدرت تاریخی در منشور ملل متحد ملحوظ شده است. در این راستا دو اصل «احترام به حاکمیت و عدم مداخله در امور داخلی» از ارکان و مبانی نظام بین‌المللی و بالطبع حقوق حاکم بر آن تلقی گردیده و بر شئون مختلف زندگی و روابط متقابل واحدهای ملی اجرا شده است، منطقاً ترجمان مفاهیم و ضرورت‌های برگرفته از مقتضیات و نیازهای ویژه و متناسب با تحولات بین‌المللی بوده و بایستی به اقتضای ماهیت متغیر روابط بین‌الملل و ساختار متحول نظام بین‌المللی شکل گیرد و در سطح کامل شده خود به ساختار جامعه بین‌المللی قُرم و شکل دهد و بر جهت‌گیری‌های بنیادی و رویکردهای آن موثر واقع شود تا قادر باشد ارتباطات پیچیده دولت‌ها را به عهده



گیرد و نظمی که ثبات و امنیت را تأمین می نماید به جای هرج و مرج ناشی از سیاست قدرت قرار دهد.

بند اول: تحول مفهوم حاکمیت دولت ها

حاکمیت به عنوان زیر بنا و اساس نظام حقوق بین الملل ، همانند سایر مفاهیم حقوقی با گذشت زمان دچار تغییر و تحول شده است . این مفهوم از زمانهای بسیار قدیم و شاید از ابتدای شکل گیری جوامع بشری وجود داشته است. اما اصطلاح حاکمیت در قرن شانزدهم برای اولین بار از سوی ژان بدن مطرح شد. از نظر او ”حاکمیت عبارت است از قدرت عالی و نهایی دولت بر اتباع و دارایی آنها که به وسیله قوانین موضوعه محدود نمی شود و مطلق و دائمی است ، وی حاکمیت را دارای دو چهره داخلی و خارجی می دانست. یعنی قدرت برتر بر اتباع در یک سرزمین و آزادی از دخالت خارجی دولت های دیگر را شامل می شد. اما جنبه های خارجی حاکمیت صرفاً بعد از ظهور دولت های ملی به دنبال معاهده وستفالی ۱۶۴۸ اهمیت یافت“^۱. پس از این معاهده ، تا اواخر قرن نوزدهم به خاطر اینکه نظام بین المللی یک نظام صرفاً اروپایی بود ، مفهوم حاکمیت نیز برای تنظیم روابط میان دولت های اروپایی به کار گرفته می شد و روابط این دول و سایرین بر مبنای روابط استعماری بود. لذا در آفریقا و آسیا ، حاکمیت رهبران محلی را انکار می کردند. با ظهور قدرت های غیر اروپایی در عرصه روابط بین الملل و سپس با استقلال روز افزون دولت های جهان سوم در قرن بیستم، نظام اروپایی به یک نظام جهانی مبدل شد و حاکمیت این دول جدید در سطح بین الملل به رسمیت شناخته شد. حاکمیت در ابتدا مطلق فرض می شد و تنها قدرت و اشکال متعددی از آن همچون توازن قدرت ، حاکمیت دولت را محدود می کرد . اما به مرور زمان با نضج گرفتن حقوق بین الملل و عضویت دولت ها در معاهدات و سازمان های بین المللی و منطقه ای مختلف به ویژه سازمان ملل متحد، ضمن محدود شدن توسل به زور، برای حاکمیت مطلق و بی حد و مرز نیز محدودیت هایی در قبال رفتار یک دولت با دولت های دیگر و مردم خود ایجاد شد. در این راستا منشور ملل متحد تعهداتی را بر دولت ها تحمیل نمود. در ماده ۲ منشور ضمن تاکید برابری تمام دولت های عضو، اعلام می شود که ”اعضای سازمان، به منظور تضمین حقوق و



مزایای ناشی از عضویت، تعهداتی را که به موجب منشور حاضر پذیرفته اند با حسن نیت انجام خواهند داد. این تعهدات در بندهای بعدی منشور چنین مشخص شده است: حل اختلافات بین‌المللی با روش‌های مسالمت‌آمیز، خودداری از کاربرد زور و کمک به سازمان در هر کاری که بر حسب مقررات مندرج در منشور انجام می‌گیرد. بدین ترتیب می‌بینیم که امروزه حاکمیت دولت‌ها مطابق منشور و مجموعه‌ای از موافقت‌نامه‌های چندجانبه محدود شده است. «دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه کانال کورفو، حاکمیت دولت‌ها را با توجه به شرایط جدید روابط بین‌المللی، محدود و مقید به مقررات بین‌المللی دانسته است. بنابراین طبق عملکرد دولت‌ها و آرای دیوان ما با مفهوم جدیدی از حاکمیت روبرو هستیم که نسبت به گذشته تعدیل شده است. دبیرکل ملل متحد در گزارش ۳۱ ژانویه ۱۹۹۲ به شورای امنیت می‌نویسد:

احترام به حاکمیت... برای هرگونه پیشرفت بین‌المللی امری حیاتی است، ولی زمان حاکمیت مطلق و انحصاری سپری شده است و تئوری آن هیچگاه با واقعیت منطبق نبوده است. روند تحولات در عصر حاضر به نحوی است که در حقوق بین‌الملل تفسیرهای جدیدی از موضوع حاکمیت در حال شکل‌گیری است و آن تعریف گذشته از «حاکمیت ملی» که هر دولت بر محدوده جغرافیایی خودش حاکمیت مطلق داشته، در حال تغییر است، و آن گونه که نماینده دائم ایران در سازمان ملل گفته براساس متغیرهای جدید، اگر شرایط ایجاب کند سازمان ملل می‌تواند در امور دولت‌های دیگر دخالت کند.

درحالی که تعدادی از اعضای ملل متحد طرفدار شدت عمل حتی خارج از چارچوب ملل متحد علیه نقض کنندگان حقوق بشر مانند روش آپارتاید و ژنوساید (نسل‌کشی) هستند اما تردیدهای زیادی در مورد پذیرش این موضوع به عنوان حقوق بین‌الملل جدید ابراز شده است. اما به رغم این مسائل امروزه دیگر نمی‌توان مفهوم حاکمیت را همانند گذشته تعبیر نمود عده‌ای حاکمیت را نسبی و محدود دانسته و برخی به تحول مفهوم حاکمیت اشاره نموده اند که این موضوع را به ویژه می‌توان در بین‌المللی شدن بسیاری از مسائل داخلی و به ویژه موضوع حقوق بشر و دانست.



بند دوم: تعدیل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها

اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها یک اصل بنیادین حقوق بین‌المللی است که مبتنی بر حاکمیت، برابری و استقلال سیاسی دولت‌ها است. این اصل تکلیفی حقوقی بر دولت‌ها برای خودداری از دخالت در امور داخلی یکدیگر تحمیل می‌کند. اما در هیچ سند حقوقی تعریف دقیق و واضحی از مداخله نشده و حدود آن نیز مشخص نگردیده است. به طور کلی برخی آن را بسیار گسترده تعریف کرده، به طوری که حتی مذاکره، تشکیل کمیسیون تحقیق و یا هرگونه رسیدگی را شامل آن دانسته‌اند. در مقابل عده‌ای آن را صرفاً به مداخله مستبدانه یعنی مداخله‌ای که با توسل به زور تهدید و یا... همراه باشد محدود نموده‌اند. طبق نظر اغلب نویسندگان، مداخله یعنی نفوذ کشوری در امور داخلی یا خارجی کشوری دیگر به منظور وادار کردن آن کشور به رفتار یا موضع‌گیری و... و به این ترتیب بر او فشار وارد آورد و اراده حاکم کشور تحت مداخله را نقض نماید. اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها، در بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد چنین آمده است: «هیچیک از مقررات مندرج در این منشور، به ملل متحد اجازه نمی‌دهد در اموری که اساساً در صلاحیت داخلی دولت‌ها است مداخله نماید و اعضاء را نیز ملزم نمی‌کند که این قبیل امور را برای حل و فصل تابع مقررات این منشور قرار دهند، لیکن این اصل به اعمال اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه‌ای وارد نخواهد کرد.» پس از منشور نیز، در قطعنامه‌های مختلف مجمع عمومی ملل متحد و کنفرانس‌های جنبش عدم تعهد و نیز موافقت‌نامه‌های منطقه‌ای متعدد، بر این اصل یعنی اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها تأکید شده است. و به گونه‌ای اساسی‌تر دیوان بین‌المللی دادگستری در دو قضیه تنگه کورفو و نیکاراگوئه به نفع این اصل و در جهت تقویت و استحکام آن رأی داده است. سازمان ملل متحد در موارد مختلف در مسائلی دخالت کرد که از نظر دولت‌های مربوطه جزو صلاحیت داخلی آن‌ها بوده است. تلاش برای پایان دادن به آپارتاید در آفریقای جنوبی و تحمیل تحریم‌ها بر علیه رودزیا از جمله این موارد بوده‌اند. سازمان همین‌طور مسایل مربوط به مستعمرات را که دولت‌های استعماری آن را در صلاحیت داخلی خود می‌دانستند مورد رسیدگی قرار داده است. در مورد اینکه چه چیز امور



داخلی به حساب می‌آید، قاعده این است که هر امری که درباره آن تعهدات قراردادی یا عرفی بین المللی وجود دارد، از حیثه امور منحصراً داخلی کشورها بیرون می‌آید. که این مسأله بیشتر سیاسی است تا تفسیر حقوقی. برخی از حقوقدانان صرفاً به «نقض قواعد اساسی حقوق بین الملل» به عنوان مبنای «بین المللی شدن» یک وضعیت داخلی اشاره کرده‌اند. برخی از صاحب نظران معیارهای دیگری مطرح کرده‌اند از جمله تخلفات شدید بین المللی در جریان نزاع‌های داخلی یا نقض فاحش حقوق بشر و یا وضعیتی که احتمال دخالت خارجی وجود دارد، سرایت و گسترش منازعات داخلی به مرزهای بین المللی (مانند موضوع آوارگان) و یا موقعیتی که بخشی از آن، موضوع یک موافقت‌نامه بین المللی باشد.

بدین ترتیب صلاحیت داخلی امری مطلق نبوده و در عملکرد ملل متحد به گونه محدودی تفسیر شده است و امروزه بسیاری از مسائلی که زمانی جزو مسائل داخلی دولت‌ها بود، به راحتی مورد توجه و قضاوت و اقدام جامعه بین المللی قرار گرفته است. «همچنین اصل عدم مداخله یا تحول در مفهوم حاکمیت به خاطر گسترش همکاری‌های بین المللی، ایجاد سازمان‌های منطقه‌ای و بین المللی، عضویت دولت‌ها در معاهدات بین المللی و گسترش قواعد آمره حقوق بین المللی مانند عدم تبعیض نژادی و عدم نسل‌کشی، تعدیل شده است. به قول خاویر پرزدکوئیاردبیر کل پیشین ملل متحد:

”اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها نمی‌تواند به عنوان مانعی باشد که در پشت آن، دولت‌ها اقدام به نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر نمایند. بنابراین از موضوعاتی که به طور متقابل بر تحول اصل حاکمیت و تعدیل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها مؤثر بوده است موضوع حقوق بشر و بین المللی شدن آن است. قواعد حقوق بین الملل به تدریج دولت‌ها را متعهد به رعایت حداقلی از حقوق بشر در صلاحیت خود نموده است. طبق حقوق بین الملل سنتی، جامعه بین الملل در قبال کشتار یک اقلیت نژادی یا مذهبی در سرزمین یک دولت مسئولیتی نداشت و این مسأله موضوعی داخلی محسوب می‌شد. اما اینک جامعه بین المللی حمایت از حقوق بشر را پذیرفته و این بدان معناست که نقض فاحش و مداوم حقوق بشر دیگر قابل تحمل نیست. حقوق بین الملل در رابطه با حمایت از حقوق بشر به اندازه‌ای



گسترش یافته که الزاماً موجب یک تعهد و همبستگی بین المللی در قبال اجرای آن شده و اصول عدم دخالت و حق حاکمیت دولت‌ها در برابر آن گام‌پس‌نهادند.

بخش دوم: مبانی الزام آور قواعد نظام بین المللی حقوق بشر دوستانه

الف - عرف بین المللی: نظر به این که نظام بین المللی حقوق بشر جزئی از حقوق بین الملل عمومی است، بنا بر این می‌توان گفت مبانی بین المللی شدن حقوق بشر همان مبانی الزام آور حقوق بین الملل عمومی از جمله حقوق طبیعی و فطری مانند برابری و عدالت، حقوق موضوعه یا اثباتی مانند رضایت دول به علت مزایای ناشی از همکاری و منافع متقابل و مشترک و یا اصل ضرورت زندگی اجتماعی بین المللی است که کشورها با تصویب یا الحاق به کنوانسیون‌ها و معاهدات بین المللی و منطقه‌ای حقوق بشر مانند میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی نسبت به قواعد و مقررات آن ملزم و متعهد می‌گردند. اما به طور اختصاصی در رابطه با مبانی تعهدات نظامی بین المللی حقوق بشری، برخی عقیده دارند که حقوق بشر بر مبنای حقوق عرفی بین المللی قرار دارد. پروفیسور مرون استاد دانشگاه نیویورک استدلال می‌کند که حتی در صورت عدم الحاق دولت‌ها به کنوانسیون‌های مربوط به حقوق بشر، قواعد حقوق بشر برای دولت‌ها الزام آور است. برخی نیز اقتباس قوانین اساسی دولت‌های مختلف از اعلامیه جهانی حقوق بشر را دلیلی بر عرفی شدن قواعد حقوق بشر می‌دانند. در جامعه بین المللی برخی از قواعد مبنای حقوق عرفی دارند. یعنی اگر به هر دلیلی دولتی به کنوانسیون‌ها یا معاهدات بین المللی که اکثر قواعد آن جنبه عرفی پیدا کرده اند ملحق نشده باشد، دولت مذکور ملزم به رعایت این قواعد و مقررات است. به خصوص که بیشتر قواعد حقوق بشر مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های ۱۹۶۶ مبنای عرفی یافته اند، یعنی مقبولیت جهانی داشته و مورد تأیید جامعه بین المللی هستند. لذا دولت‌ها ملزم به رعایت آن هستند. هیچ وقت شکنجه، تبعیض نژادی و نسل‌کشی برای دولت‌هایی که معاهدات منع‌کننده این موارد را امضاء نکرده اند، امری قانونی نیست. جای تردید وجود ندارد که قصد ملل متحد از تدوین این کنوانسیون در محکومیت کشتار جمعی بر مبنای اصل جهانی بودن و محکومیت این جنایت و نیز همکاری برای محو آن بوده است. ممنوعیت کشتار جمعی مطمئناً یک موضوع



نظم عمومی است که از درجات عالی برخوردار بوده و مبتنی بر اخلاق انسانی و وجدان حقوق بین‌الملل است. مطابق ماده ۱۹ در طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل در مورد قواعد ناظر بر مسئولیت بین‌المللی دولت، نقض گسترده یک تعهد بین‌المللی که رعایت آن برای حفاظت از زندگی انسان اهمیت اساسی دارد، مانند اصول ناظر بر منع کشتار جمعی، تبعیض نژادی، بردگی و نقض اصول حقوق بشر، از جمله جنایات بین‌المللی محسوب شده و مستوجب مسئولیت بین‌المللی دولت است. دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۱۹۷۱ در رأی بین تعهدات دولت‌ها نسبت به یکدیگر و تعهدات دولت‌ها نسبت به کل جامعه بین‌المللی تفکیک قایل شده و مشخص می‌کند که حقوق اولیه فرد شامل حق حیات، عدم شکنجه، عدم اعمال ستمگرانه و عدم عطف به ماسبق قوانین از جمله تعهدات و وظایفی است که دولت‌ها نسبت به کل جامعه بین‌المللی دارند. بنابراین با توجه به دو رأی دیوان به اضافه رأی دیوان در دعوی آمریکا و نیکاراگوئه، به این نتیجه می‌رسیم که دولتها موظفند این حقوق را رعایت کنند و کلیه دولت‌های دیگر هم محق هستند که دولت خاطی را مورد انتقاد و بازخواست قرار دهند.

ب - کنوانسیون‌های بین‌المللی: به طور کلی سازمان ملل استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر را در بیش از هفتاد میثاق، کنوانسیون و پیمان ثبت کرده است، که این مهم با منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر آغاز شده و با میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی، میثاق بین‌المللی حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، عهدنامه محو اشکال تبعیض نژادی، عهدنامه محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان، عهدنامه ممنوعیت شکنجه و معاهده حقوق کودک و سایر کنوانسیون‌ها که برای دولت‌هایی که آن را تصویب کرده اند الزام آور است، نظام بین‌المللی حقوق بشر را پیش بده است. امروزه برخی میثاق‌های حقوق بشر به صورت بین‌المللی عرفی در آمده اند و لذا برای دولت‌هایی که آن‌ها را امضاء نکرده اند نیز الزام آور هست.



سازمان ملل متحد و ارکان‌های تخصصی و وابسته آن نقش مهمی را در طول حیات پنجاه ساله خود در زمینه تدوین، اجراء و گسترش نظام بین‌المللی حقوق بشر ایفاء کردند. "پطرس غالی دبیرکل سابق سازمان ملل متحد در زمینه جهانی شدن حقوق بشر می‌گوید:

سازمان ملل در پنج مرحله تاریخی در رابطه با حقوق بشر اقدام کرده است:

۱. استقرار نظام حقوق بشر: از تصویب منشور ملل متحد تا تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸-۱۹۴۵).

۲. پیشرفت و توسعه نظام حقوق بشر: حرکت به طرف پذیرش میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر یعنی میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی (۱۹۶۶-۱۹۴۹).

۳. اجرای نظام حقوق بشر: از اجرای میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر، توسعه فعالیت‌های سازمان ملل در زمینه استقرار استانداردهای بین‌المللی و ایجاد سازوکارها برای نظارت بر خشونت‌های ضد حقوق بشری تا برگزاری دومین کنفرانس جهانی حقوق بشر در وین (۱۹۹۳-۱۹۶۷)، ضمناً آثار پایان جنگ سرد بر تکامل حمایت از حقوق بشر و توانا شدن ارگان‌های سازمان ملل در این رابطه قابل ملاحظه است.

۴. گسترش نظام حقوق بشر، کنفرانس جهانی وین در موضوع حقوق بشر و پی‌گیری مصوبات آن (۱۹۹۵-۱۹۹۳)، این کنفرانس یک مرحله مهم در خط مشی سازمان ملل در زمینه حقوق بشر بود زیرا اعلامیه کنفرانس با اجماع پذیرفته شد، به طوریکه سازمان را در تعقیب و تقویت فعالیت‌های آن در جهت احترام به حقوق بشر به عنوان یک هدف با اولویت در سطح توسعه و دموکراسی تشویق کرد.

۵. مرحله حرکت به سوی ضمانت‌های اجرایی جدید در زمینه حقوق بشر (۱۹۹۵ تاکنون)، این ضمانت‌های اجرایی دو حوزه را پوشش می‌دهد: ۱- ضمانت‌های عملیاتی که به اجرای حقوق بشر در چارچوب عملیات حفظ صلح مربوط می‌شود. ۲- ضمانت‌های حقوقی (قضایی) که دادگاه‌های کیفری بین‌المللی را به عنوان مثال در مورد یوگسلاوی سابق و رواندا مورد توجه قرار می‌دهد. نتیجه این که امروزه بیش از هر زمانی در تاریخ انسان، شرایط برای



تبدیل و عملی ساختن یک امید بزرگ به واقعیت مهیا می باشد، بدین شکل که تمام نیروی انسانی جهت کسب بالاترین و عالی ترین هدف حقوق و آزادی های نوع بشر اختصاص یابد. از سال ۱۹۷۹ بدین سو، به تدریج بر شمار کشورهای تحت نظر کمیسیون حقوق بشر افزوده شد و بُرد و کارایی رویه های تحقیق و بررسی کمیسیون حقوق بشر بسط و گسترش یافت. به علاوه، سازمان های غیردولتی و خود قربانیان نقض حقوق بشر روز بروز بر مشارکت خود در فعالیت هیأت های کمیسیون حقوق بشر و کمیسیون ها و کمیته های فرعی آن افزودند. در مقابل، بسیاری از دولت ها که به منظور تاثیر گذاری بر گفت و گوهای کمیسیون، در نشست های آن شرکت می کنند، با قدرت روز افزون و کارآیی رویه های کمیسیون مخالفت می ورزند و گاهی نیز به شیوه ای خشونت آمیز به عملکردهای کمیسیون اعتراض می کنند.

در راستای کنترل بین المللی، سازمان ملل متحد برای نظارت و هدایت عملکرد دولت های عضو ساز و کارهایی را تنظیم کرده است. این سازمان به تازگی در مدیریت برنامه های اجرایی حقوق بشر مشارکت فعالانه ای داشته است. این برنامه ها در کشورهایی چون السالوادور، کامبوج، هائیتی، رواندا و برونزی، از اهمیت و گستردگی بی سابقه ای برخوردار بوده است. برگزاری انتخابات آزاد که نخستین نمونه آن در سال ۱۹۸۹ در نامیبیا انجام شد، اینک به یکی از وظایف اصلی سازمان ملل تبدیل شده است. به علاوه در بسیاری از کشورها کمک های فنی در عرصه حقوق بشر ارائه شده است. کنفرانس بین المللی حقوق بشر در سال ۱۹۹۳ به خاطر تحولات سیاسی و بین المللی اخیر و پایان دوره جنگ سرد در وین تشکیل شد و همانند مجلس مؤسسات عمل کرد به طوری که اصول جدیدی را در مورد حقوق انسان ها در دوره جدید تدوین نمود. از جمله مسایل مطرح شده در کنفرانس، تشکیل پست کمیساریای عالی ملل متحد در امور حقوق بشر برای نظارت بر اجرای آن در سطح جهان بود که به عهده مجمع عمومی ملل متحد گذاشته شد که در سال ۱۹۹۴ عملی گشت. کنفرانس آشکارا حقوق زنان را به رسمیت شناخت و طرح تنظیم اساسنامه یک "دادگاه بین المللی کیفری" (جزایی) را برای نقض عمده حقوق بشر دوستانه بین المللی به کمیسیون حقوق



بین الملل ارجاع داد. اساسنامه مزبور به عنوان سند تأسیس در سال ۱۹۹۸ در رُم توسط اکثریت دولت‌ها امضاء شد و بعضی از دولت‌ها آن را تصویب کرده‌اند.

ج. تشکیل کنفرانس جهانی حقوق بشر (۱۹۹۳): "اعلامیه وین و طرح اجرایی آن" که در ۲۵ ژوئن ۱۹۹۳ توسط دومین کنفرانس جهانی حقوق بشر تصویب شد، حاوی ۳۹ بند و "طرح اجرایی" است که حقوق بشر را به طور مکرر جهانی قید کرده است. براساس بند ۱، کنفرانس جهانی حقوق بشر، همچنین منشور ملل متحد و سایر اسناد راجع به حقوق بشر و قوانین داخلی تمام دولت‌ها، همه دولت‌ها ملزم به انجام تعهداتشان برای ارتقای میزان احترام جهانی و حمایت از همه‌ی آزادی‌های اساسی و حقوق بشر می‌باشند در بند ۲۶ این اعلامیه از کشورها خواسته شده که تمامی دول کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشر را بدون قید و شرط بپذیرند و مقررات آن را وارد قوانین داخلی خود نمایند (بند ۸). طرح اجرایی اعلامیه وین، غیر قابل انفکاک بودن حقوق بشر. برخورداری یکسان، برابر، منصفانه و هماهنگ جامعه بین‌المللی و اهمیت ویژگی‌های ملی، منطقه‌ای و تفاوت پیشینه دینی، فرهنگی و تاریخی دولت‌ها در حقوق بشر را مورد اشاره قرار می‌دهد و اعلام می‌نماید که دولت‌ها وظیفه دارند بدون توجه به نظام‌های فرهنگی، تاریخی، اقتصادی و سیاسی خود، برای ارتقاء و حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی اقدام نمایند (بند ۵). در بندهای ۳۲ و ۳۷ اعلامیه موصوف اشاره گردیده که طرح اجرایی اهمیت و تضمین جهانی بودن، عینی بودن و غیر قابل‌گزینش بودن ترتیبات منطقه‌ای در مسایل حقوق بشر را مورد تأکید قرار داده و بر صحت، پایداری و ثبات آن تأکید ورزیده است، لازم به یادآوری است که در کنفرانس وین نمایندگان ۱۷۲ دولت برای تصویب اعلامیه حضور داشتند که در هنگام رأی‌گیری و تصویب موضوع اجماع قاطع و مستحکمی حاصل گردید.

بخش سوم: فرآیند صلاحیت دیوان کیفری بین‌الملل و نحوه تشکیل آن

تمامی اقداماتی که تاکنون صورت گرفته به منظور جلوگیری از تعدی و تجاوز به حقوق انسان‌ها و جامعه انسانی بوده است حقوقی که بیشتر در جنگ‌های داخلی، یا بین دو کشور و یا در منطقه‌ای رخ داده یا می‌دهد و از آن به عنوان جنایات جنگ یاد می‌شود. جنایات



جنگ و جنایات علیه بشریت از جرایم بین‌المللی محسوب شده و مانند بقیه‌ی جرائم موضوع حقوق بین‌الملل نظیر جنایات علیه صلح، بر روابط بین‌دولت‌های جهان تأثیر گذار است. دست‌زدن به این جرایم ارزشها و مقبولیت‌هایی را که همگان معتبر شناخته‌اند مورد تهدید قرار داده و به آنها آسیب وارد می‌نماید.

بند اول: حرکت جامعه جهانی جهت تشکیل دیوان کیفری بین‌المللی

طرح نخستین قواعد عمومی جرائم بین‌المللی فقط در فاصله دو جنگ ریخته شد. در پایان جنگ دوم جهانی، اساسنامه دادگاه نظامی بین‌المللی نورنبرگ به موافقتنامه لندن مورخ ۱۸ اوت ۱۹۴۵ ضمیمه شد و نیز دادگاه مزبور در حکم خود این قواعد را بیان کرد. کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد بعداً این قواعد را تنظیم و در هفت اصل خلاصه نمود. لیکن طرح مجموعه قانونی ناظر بر جنایات علیه صلح و امنیت بشری که در سال ۱۹۴۵ بوسیله کمیسیون تهیه شد، به ثمر نرسید. توسعه حقوق قراردادهای به ادامه این تلاش‌های سودمندانه کمک رسانید. قرارداد ۹ دسامبر ۱۹۴۸ (کشتار دسته جمعی)، قراردادهای ۲۱ دسامبر ۱۹۴۵، ۷ مارس ۱۹۶۶ و ۳۰ نوامبر ۱۹۷۳ (تبعیض نژادی و آپارتاید)، قرارداد سازمان ملل متحد مورخ ۲۶ نوامبر ۱۹۶۸ و قرارداد اروپائی مورخ ۲۵ ژانویه ۱۹۷۴. (عدم شمول مرور زمان نسبت به جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت) حاصل این تلاش‌ها است، اما پیشرفت‌هایی که در این زمینه انجام یافته بازم به دلیل محدود بودن شعاع حقوق این قبیل اسناد بسیار محتاطانه است. در این میان، بخصوص حقوق انسانی با تهیه قراردادهای چهارگانه ژنو مورخ ۱۲ اوت ۱۹۴۹ که بعداً مقاله نامه‌های الحاقی مورخ ۱۰ ژوئن ۱۹۷۷ به آن افزوده شد، تکامل یافت. این قراردادهای به دولت‌های امضاءکننده توصیه می‌نمایند که «تخطی شدید» از قواعد مقرر در این قراردادهای را جرم تلقی کنند. در حال حاضر، قوانین غالب کشورهای موازینی را در این جهت در بردارند.

”پس از جنگ جهانی دوم رویدادهای ناگوار بسیاری توانست فرصتی برای پاره‌ای دادرسی‌ها فراهم آورد و محکومیت‌ها را بر پایه اصولی که در نورنبرگ و توکیو به دست آمده بود، توجیه کند. مثلاً وصف «جنایت جنگ»، «جنایت علیه بشریت»، «کشتار دسته جمعی» غالباً علیه



حکومت‌ها و یا افرادی که به‌نگام پاره‌ای مخاصمات نظیر درگیری‌های کره، هندوچین، الجزایر، ویتنام، بنگلادش، کامبوج، افغانستان، لبنان و ... به نقض حقوق بشر متهم شده‌اند، بکار رفته است.

قراردادهای ژنو و مقاله‌نامه‌های الحاقی ۱ و ۲ (مخ ۱۲ اوت ۱۹۴۹ و ۱۰ ژوئن ۱۹۷۷) که در خصوص حقوق انسانی در جنگ‌ها و نبردهای مسلحانه است. این قراردادها نیز از جنبه موضوع اهمیت زیادی دارند، در مواد ۳ و ۷۵، مقاله‌نامه ۱ فهرستی از رفتارهای نامشروع قید گردیده و در سایر مواد، به تفکیک دو دسته از اعمال ممنوع ذکر شده است: دسته اول، «جرائم مهم» که در باره آن امضاکنندگان «متعهد می‌شوند تمام اقدامات قانونگذاری لازم را برای تعیین ضمانت اجرائی کیفری مناسب بعمل آورند» (قرارداد ۱ ماده ۴۹، قرارداد ۲ ماده ۵۰، قرارداد ۳ ماده ۱۲۹، قرارداد ۴ ماده ۱۴۶ و مقاله‌نامه ۱ ماده ۸۵)، و دسته دوم، «تخلفات غیر مهم» که طرفین ملتزم می‌شوند به «قطع» آن مبادرت کنند.

اعمال و کردارهایی که «جرائم مهم» تلقی می‌شوند عبارتند از: قتل عمد، شکنجه یا رفتارهای غیر انسانی شامل آزمایش‌های زیست‌شناسی و عملی که عمداً موجب رنج و محنت شدید می‌شوند و یا آسیبی جدی به تمامیت جسمانی و یا سلامت انسانی وارد آورد (قرارداد ۱ ماده ۵۰، قرارداد ۲ ماده ۵۱، قرارداد ۳ ماده ۱۳۰ و قرارداد ۴ ماده ۱۴۷). مفهوم «جرائم مهم» در مواد ۱۱ و ۸۵ مقاله‌نامه ۲ بطور محسوسی تعمیم یافته و در تبصره ماده ۸۵ صریحاً در زمره «جنایات جنگ» محسوب گردیده، لذا چنین تعمیمی پیشرفتی است که بر اهمیت آن بسیار تأکید شده است. مشاهده می‌شود که قراردادهای ژنو تنها به برقراری قواعد تعیین جرم اکتفا نموده و هیچ‌گونه ضمانت اجرایی برای این قواعد و مقررات را مشخص نکرده است و این وظیفه مهم را به عهده قانونگذار ملی محول نموده تا به وضع آن بپردازد. بنابراین کارآیی و تأثیر این گونه حقوق انسانی مشروط و منوط به ابتکارات قوه قانونگذاری دولت امضاءکننده قراردادهای ژنو می‌باشد لذا برخی از امضاءکنندگان قراردادها از عهده تکالیف محوله به درجات مختلف برآمده‌اند و تعدادی دیگر از کشورها به وضع قانون خاصی پرداختند که با نص و روح قراردادها هماهنگ بود. پاره‌ای دیگر از کشورها نیز با توجه به مصالح و منافع



سیاسی خود تنها به تکمیل یا تغییر قانون داخلی بسنده کردند و یا حتی بدون آنکه مفاد قانون‌های موجودشان را تغییر دهند، به همین اندازه که آن قوانین با مقررات حقوق بین الملل سازش داشت، آن‌ها را ملاک عمل قرار دادند. چنانکه می‌دانیم اصطلاح «کشتار جمعی» را رافائل لومکن در ۱۹۴۴ برای نشان دادن سفاکی‌های نازی - ها در اروپا ابداع کرد، ولی یقیناً این پدیده به دوران امروز تعلق ندارد. از زمان‌های بسیار قدیم، نابود ساختن گروه‌های قومی، نژادی یا دینی عملی شایع به شمار آمده و به ترتیب با یکی از این سه عامل مرتبط بوده است: جنگ‌های فاتحانه که پیامد همیشگی آن قتل عام مردم سرزمینهای مسخر بوده است، دین که اغلب نابودی گروه‌های دینی رقیب را بر حق دانسته است، و عامل سوم تفرق استعماری قدرت‌های اروپایی در آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا تا همین اواخر است که فرصت یا علت انهدام کامل اقوام یا مردمان بومی بوده است. اساساً جامعه بین الملل از واحد‌های مستقل و یا حاکمیت‌های ملی برابر، تشکیل شده و در منشور ملل متحد به آن تصریح شده که همه اعضای جامعه بین الملل و دولتهایی که عضو این جامعه محسوب می‌شوند دارای حاکمیت برابرند و اساساً اصل حاکمیت هم در منشور محترم شمرده شده است، همه این واحدها مکلف به رعایت اصل حاکمیت دولتهای دیگرند و هیچ کس نمی‌تواند در امور داخلی دولت دیگر مداخله کند، در خود منشور دولتها از مداخله در امور یکدیگر منع شدند یا از اتخاذ تصمیماتی که منجر به مداخله در دولت دیگر شود و با اصل حاکمیت آن در تناقض می‌باشد، منع شده است لذا ما با یک مجموعه از حاکمیت‌های برابر روبرو هستیم که اطاعت از همه آنها واجب است. در سده ۱۹ حاکمیت ملی را امری مترادف با قدرت می‌دانستند و برای حاکم حدود و مرزی وجود نداشت این دوره ای بود که قوانینی که امروز در حقوق بین الملل می‌شناسیم، آن زمان شناخته شده نبود مثل منع تجاوز به سرزمین دیگری یا تعبیر، جنایت تجاوز، امروز ممنوعیت جنگ و تجاوز یک دستاورد ۷۵ ساله است، پیش از آن جنگ و تجاوز و الحاق سرزمینی به سرزمینی دیگر ممنوع نبود، اگر چنین نظم حقوق جزایی بین الملل می‌شود بنابراین نظم عمومی، مجموعه ای از ارزش‌ها است که ارزش‌های خصوصی را تحت حاکمیت قرار داده و یا منافع خصوص افراد تابعی از این نظم به شمار می‌آید. یعنی قواعدی



که بر حاکمیت های ملی وارد و آنها را محدود می کرد ، چون حاکمیت های ملی تا صد سال اخیر تابع هیچ مقرراتی نبودند، تا اواخر سده ۱۹ جنگهای اول و دوم جهانی حاکمیت های ملی مرزی برای خود نمی دانستند و مفهوم حاکم، در واژه علوم سیاسی کسی بود که هیچ قاعده ای اختیارات و قدرت او را محدود نمی کرد. مثلاً جنگ ، بین دولت ها در می گرفت ، یا یک دولت به حریم دولت دیگر تجاوز می کرد و بخشی از خاک کشور دیگر را ضمیمه خاک خودش می کرد ، این عمل یک عمل غیر قانونی و نامشروع تلقی می شد، اگر فرض کنیم در جنگ از دشمن تعدادی اسیر می گرفت ، تکلیفی به مباله اسرا نداشت . می توانست اسرا را بکشد و یا آزاد کند ، اسرا جزء مالکیت و غنائم جنگی بود و غنائم جنگی شامل زن و بچه هم بود و می شد از آنها استفاده کرد و حاکمیت ملی اقتضا می کرد، این مثالی در مورد جنگ بود. بنابراین چیزی حاکمیت ملی را محدود نمی کرد و در حقیقت حقوق حاکم بر روابط دولتها در جایی نفوذ داشت که قدرت هم همانجا بود . این مجموعه قوانین نمودهای تمایل و گرایش دولتها است به داشتن مرجع رسیدگی خصوصاً جرائم ذاتی بین المللی. اساسنامه این مرجع را صالح رسیدگی به جرائم خاصی کرده که شاید این جرائم از شمار انگشتان دست تجاوز نمی کند جرایمی مثل جرائم علیه بشریت ، جرائم جنگی ، جرم نسل کشی، جنایات تجاوز . که در بسیاری از کنوانسیون ها بعد از جنگ جهانی دوم جرم تجاوز به تصویب رسید، مثل کنوانسیون های چهارگانه ۱۹۴۹ ژنو که الان اکثر کشورها به این ۴ کنوانسیون ملحق شدند که مفاد این کنوانسیون ها در مورد طرز رفتار دولت ها با مخاصمات بین المللی و داخلی و مصدومان و مجروحان افراد غیر نظامی و قواعد حاکم بر جنگ ها و مخاصمات را بررسی می کند که اصطلاحاً جرائم جنگی نامیده می شوند که یک دسته از جرائم ۴ گانه است که در اساسنامه آمده است. طرح صلاحیت جهانی برای نزدیک کردن حاکمیتهای ملی ، مبانی بسیار قوی دارد. در چنین صلاحیتی شرط را براین می گذارد که متهم در هر جا و در قلمرو قضایی هر حاکمیت ملی که دستگیر شد، آن دولت صلاحیت رسیدگی به آن جرائم او را داشته باشد . صرفنظر از اینکه متهم چه جرمی و علیه چه کسانی مرتکب شده باشد، خواه علیه منافع یا علیه اتباع دولت دیگر یا اتباع و منافع همان دولت در قلمرو خاک دولت دیگر، حقوقدانان چنین



صلاحیتی را هم برای رسیدگی به جرایمی که ماهیت بین‌المللی دارند، و هم برای رسیدگی به جرایمی که برون‌ملی می‌باشند و همچنین جرایمی که به استناد معاهدات دو یا چند جانبه بین‌المللی جرم شناخته شده‌اند مناسب می‌دانند. اندیشه تاسیس یک مرجع کیفری بین‌المللی برای رسیدگی به نقض مهمترین ارزش‌های انسانی که به تدریج در حقوق بین‌الملل به جنایات بین‌المللی شهرت یافت به سال‌های بسیار دور نیمه دوم سده ۱۹ برمی‌گردد، اولین کسی که فکر تاسیس چنین مرجعی را ارائه کرد گوستاوموینه سویسی تبعه سوییس و از بنیان‌ساز صلیب سرخ جهانی است»^۱. بدلیل اینکه در جنگ‌های دهه ۱۹۶۰ خود در صحنه کارزار حضور داشت و مصائب مجروحین جنگی را از نزدیک به چشم دیده بود به این فکر افتاد که سفاکی‌های جنگ و خونریزی‌های آن، وحشیگری‌های سپاهیان در جنگ حداقل گریبان مجروحین و مصدومین را که در صحنه کارزار نیاز به کمک دارند، نگیرد جامعه جهانی باید تعهداتی را نسبت به مجروحین و مصدومین از طرف‌های درگیر جنگ بگیرد. گوستاوموینه در پیشنهاد خود به کمیته بین‌المللی کمک به مجروحین نظامی تشکیل یک دادگاه مرکب از ۵ نفر که ۲ نفر نمایندگان طرف‌های درگیر و ۳ نفر از دولتهای بی‌طرف عرضه کرد که وظیفه این دادگاه صرفاً رسیدگی به جرایم قید شده در کنوانسیون ژنو سال ۱۸۶۴ بود پیشنهاد او مورد استقبال جامعه بین‌المللی قرار نگرفت ناگزیر بار دیگر این پیشنهاد، در سال ۱۸۹۵ به مجمع مؤسسه حقوق بین‌المللی کمبریج ارائه شد. نه پیشنهاد نخست و نه پیشنهاد بعدی هیچ‌کدام با موافقت حتی جامعه حقوقدانان مواجه نگردید زیرا گوستاوموینه اساساً صلاحیتی را برای محاکم ملی در طرح خود نشناخته بود، پس از جنگ جهانی اول تشکیل کمیسیون بنام «کمیسیون شناسایی مسئولان جنگ و مجازات» را کنفرانس مقدماتی صلح در سال ۱۹۱۹ مطرح و تشکیل یک مرجع قضایی بین‌المللی برای تعقیب و محاکمه اتباع دولت آلمان شکست خورده را پیش‌بینی کرد و این فکر در معاهده ورسای تعقیب شد.

هر چند در سال ۱۹۰۷ قوانین مربوط به قوانین و عرف‌های جنگ زمینی در حقوق بین‌المللی بستر مناسبی برای تدوین و گردآوری یافته بود. در دیباچه این قراردادها شرطی وجود داشت



بنام «شرط مرتینس»^۱ که بنام مبدع این شرط نام گذاری و برای اولین بار ملاحظات اخلاقی و مناسبات دولتها در عرصه جنگ شد.

به این ترتیب جامعه بشری پذیرفت که هر چند جنگ پدیده ای فراقانونی است و قانون نمی شناسد و هیچ عملی به ظاهر مقید به قاعده نیست اما رفته رفته از اوایل سده ۲۰ جامعه بین المللی پذیرفت که هیچ جنگی بدون قاعده نیست لذا دنیا که در صدد استخراج عرف و عادت جنگ ، جامعه بین المللی بر آمد مجروحان را در عرصه کارزار نمی توان کشت نه تنها مجروحان را نمی توان از پای در آورد بلکه تکلیف به کمک آنها است و دولت ها تکلیف به رعایت حقوق اول نظامیان در مرحله اول و بعد به دنبال تغییر خصوصیات جنگ به غیر نظامیان را دارند. بر همین اساس کمیسیون سال ۱۹۱۹ برای تعقیب عاملان جنایت در اثنای جنگ و همچنین مسئولان دولت عثمانی (مسئولان ترک که در قتل عام ارمنیان دست داشتند در جنگ اول جهانی تهدید به تعقیب شدند و همچنان که می دانیم این کلمات بر روی کاغذ همچنان باقی ماند و نتیجه نداد، در سال ۱۹۲۰ یک کمیته مشورتی از حقوقدانان از طرف جامعه ملل ماموریت پیدا کرد طرح دیوان دائمی عدالت بین المللی را تدوین کند توصیه شده بود که این مرجع قضایی برای رسیدگی به جنایاتی که نقض نظم عمومی بین المللی و قانون جهانی ملل محسوب می شود صلاحیت داشته باشند.

در سال ۱۹۳۹ با آغاز جنگ در مدت زمان کوتاهی بار دیگر جنایات بی رحمانه و خونریزیهای بیهوده در همان اوان جنگ به کمک دولتها آمد . و در سال ۱۹۴۲ قریب به کمتر از سه سال بعد از جنگ معاهده‌ای به امضاء رسید که به موجب این موافقت نامه کمیسویی به نام « کمیسیون جنایات جنگ ملل متحد » استقرار یافت ، در این موافقت نامه فقط جنایات جنگ مد نظر بود ، در اواخر سال ۱۹۴۴ یعنی در ماه ها و روزهای پایانی جنگ دوم جهانی در برابر جنایاتی که آلمانی ها مرتکب شده بودند ضرورت مفهوم پردازی یعنی ضرورت ایجاد دسته ای دیگر از جنایات یعنی جنایات علیه بشریت با اصطلاحات و واژه‌هایی مثل قوانین بشر یا قواعد انسان دوستانه توصیف و تعقیب می شد ولی از این پس جهان با مجموعه‌ای از جنایاتی که آلمانی ها به عنوان نژاد - دین و ... در طول جنگ مرتکب ، شده بودند مواجه



گردید و براساس این سند دادگاه نظامی بین‌المللی نورنبرگ شکل گرفت و ۲۲ تن از سران و رهبران آلمان نازی در برابر این دادگاه متهم شناخته و محاکمه شدند که ۱۹ تن محکومیت یافتند ۱۲ نفر آن‌ها به مجازات مرگ و بقیه به زندان‌های مدت‌دار و طویل‌مدت محکوم شدند که آخرین نفر آن‌ها سخنگوی دولت آلمان نازی و در آخر جنگ به کشورهای اروپایی پناهنده شد و در زندان مشترک متفقین خودکشی کرد. کار دادگاه نورنبرگ و دادگاه توکیو در مدت زمان کوتاهی به پایان رسید، برخلاف کشور آلمان که به عنوان یک کشور متجاوز قریب به ۱۵ هزار تن از اتباع این کشور در دادگاه‌های متفقین محکومیت یافتند چون تنها سران آن‌ها نبودند و سران آن‌ها همان ۲۲ نفر که در نورنبرگ محاکمه شدند، بودند، هیچ کدام از اتباع ژاپنی متحد آلمان که علیه متفقین جنگ می‌کرد، در این دادگاه‌ها محاکمه نشدند و در هیچ کدام از این دادگاه‌ها اتباع ژاپنی مورد تعقیب قرار نگرفتند، با تشکیل دادگاه‌های بین‌المللی پس از جنگ رفته رفته اصولی در عرصه روابط میان دولت‌ها شکل گرفت که قوام این کوشش‌ها و مجاهدتها را در آخرین تلاش بین‌المللی، برای تشکیل دیوان کیفری بین‌المللی می‌توان مشاهده کرد.

در ژوئیه سال ۱۹۹۴ کمیسیون حقوق بین‌الملل طرحی اساسی را تصویب و به مجمع عمومی توصیه نمود که برای انعقاد قرارداد مربوط به تاسیس یک دیوان جنایی بین‌المللی دولت‌ها را دعوت کند. دلیل مهم این عمل صدور قطعنامه شورای امنیت در ۲۵ مه ۱۹۹۳ بود که دادگاه بین‌الملل برای محاکمه مسئولان نقض حقوق بشر دوستانه بین‌المللی در خاک یوگسلاوی سابق از تاریخ ۱۹۹۱ تاسیس کرد عنوان قطعنامه ای که بعداً اساسنامه این دادگاه هم شد و در کمتر از یکسال به دنبال جنایاتی که در کشور رواندا ارتکاب یافت و جریان نسل‌کشی با صدور قطع نامه شورای امنیت در ۱۵ نوامبر ۱۹۹۴ دومین دادگاه خاص تاسیس شد.

«خوب همچنان که می‌دانیم دادگاه‌های خاص برای رسیدگی به جرایم خاص و برای مدت زمان محدود تشکیل شدند، همچنانکه بعد از رسیدگی به جنایات سران دولت نازی دادگاه نورنبرگ به کارش خاتمه داد ولی دادگاه‌های ملی همچنان در رسیدگی به جنایات علیه بشریت و صلح و جنگ ادامه دادند، بعد از دادگاه نورنبرگ در سال ۱۹۹۳ که به موجب



قطعه‌نامه سازمان ملل تشکیل شده بود باز برای رسیدگی به جنایاتی که در یوگسلاوی ارتکاب یافته بود تشکیل شد، جنایاتی که نقض فاحش حقوق بشر دوستانه تلقی می‌شد و بار دیگر مسئله صلاحیتهای ملی مطرح گردید بلافاصله یکسال بعد دادگاه دیگری نیز که آن هم صلاحیت محدودی داشت و برای رسیدگی به جرائم تشکیل شد. به این ترتیب موضوع تعارض صلاحیتهای مطرح و برای رفع آن هر دو سند و هر دو اساسنامه، راه‌حلهایی را پیش بینی کردند، بموجب بند ۲ ماده ۹ اساسنامه دادگاه یوگسلاوی سابق، صلاحیت دادگاه بین‌المللی مقدم بر صلاحیت دادگاههای ملی است و در هر مرحله‌ای از رسیدگی دادگاه بین‌المللی می‌تواند رسماً از دادگاههای ملی بخواهد که مطابق با اساسنامه این دادگاه و قواعد دادرسی و ادله دادگاه بین‌المللی، رسیدگی را به دادگاه بین‌المللی واگذار نماید و بنا به اصل منع تعقیب مجدد، مقرر شده بود شخصی که در دادگاه بین‌المللی به لحاظ ارتکاب عملی به موجب این اساسنامه نقض فاحش حقوق بین‌المللی بشر دوستانه تلقی می‌شود، چنانچه محاکمه بشود در محاکمه ملی به دلیل ارتکاب همان عمل نمی‌توان او را مجدداً محاکمه کرد»^۱.

بند دوم: بررسی جرایمی که در صلاحیت دیوان است (نسل‌کشی، جنایات علیه بشریت و ...)

جرایم و شرایطی را که اساسنامه دیوان پیش‌بینی کرده است و بعد همکاری بین‌المللی و معاضدت قضایی و استرداد مجرمین.

همچنانکه اشاره شد در خود اساسنامه تصریح گردیده است که این دیوان برای رسیدگی به این جرایم صلاحیت موضوعی دارد. در اساسنامه پیش‌بینی شده که این دیوان برای رسیدگی به مهمترین جرایم یا جرایمی که مایه نگرانی جامعه بین‌المللی است یا جرایمی که افکار بین‌المللی را متأثر می‌کند، صلاحیت دارد یعنی برای این دسته از جرایم، جرایم ۴ گانه‌ای که اشاره می‌شود صفت مخاطره‌آمیزترین یا متأثرکننده‌ترین، به کار رفته است این جرایمی که مایه نگرانی بین‌المللی هستند کدامند؟



درباره مشترکات این جرایم ۴ گانه توضیح مختصری نیاز است شاید اشاره شده که این جرایم همان دسته از جرایمی است که ذاتاً بین المللی است که حقوق جزایی بین المللی در دو شاخه ۱. حقوق جرایم بین الملل ۲. حقوق جرایم برون ملی تعریف شد این جرایم جزو شاخه اول است یعنی جرایم ذاتاً بین المللی یا موضوع حقوق جرایم بین الملل محسوب می شود. جرایم نسل کشی یا جنایات نسل کشی و جنایات ضد بشری - جنایات تجاوز - جنایات جنگی ۴ جرمی است که در ماده ۵ نامبرده شده است.

در مواد ۶ و ۷ و ۸ این جرایم سه گانه بر شمرده شده و شرایط آن‌ها ذکر شده است مهمترین جرمی که سابقه شناسایی دارد و تجربه تلخی از این دسته از جنایات بشر دارد جنایات نسل است. لفظ نسل کشی را نخستین بار یک حقوقدان برجسته لهستانی تبار به نام رافائل لومکن به کار برد «رافائل لومکن این جنایات را به دو دسته تقسیم کرد: ۱- جنایات قساوت ۲- دسته دیگر که به قصد انهدام فرهنگهای انسانی بود با عنوان جرم توحش نامید» ۱. اعمالی که در بند های ۵ گانه ماده ۶ از آنها نام برده شد، کشتار جمعی باید به شکل‌ها و شیوه‌هایی که در بند ۶ آمده ارتکاب یابند، این شیوه‌ها عبارتند از:

قتل اعضای گروه: که مشکلی برای این تعریف نیست، قتل به معنایی که در حقوق داخلی مطرح شده، منظور نظر است در این مورد قتل إزهاق نفس معصوم است. بنابراین مشکلی برای این تعریف وجود ندارد و صدمه شدید به تمامیت جسمانی یا روانی اعضای یک گروه: منظور از صدمه شدید به تمامیت جسمانی، هر گونه عملی که وجود جسمانی فرد را عمیقاً متاثر کند مثل هتک ناموس به عنف، قطع عضو، شکنجه، آزمایشات زیست شناختی روی انسانها، اینها افعالی است که علیه تمامیت جسمانی افراد صورت می گیرد و تحت عنوان صدمات شدید در ماده ۶ آمده است.

قرار دادن عمدی افراد در معرض شرایط حیاتی که به زوال مادی جزئی یا کلی آن گروه منجر شود: بر خلاف تعدیاتی که در بند الف و ب یعنی سلسله اعمالی که مستقیماً به جسم و روان افراد وارد می شود در این بند اعمالی که صورت می گیرد من غیر مستقیم باید حیات گروهها را مورد تهدید قرار دهد، یعنی یک سلسله زمینه چینی‌هایی که ممکن است سر انجام



گروهی را به خطر بیاندازد. اتفاقاتی که در گروههای مهاجران پیش می آید یا سیاستهایی که برخی از دولتها برای اضمحلال اقوام به کار می بردند مثلاً گروه قومی که در کنار آب یا جنگل، دهکده ای را بنا کردند و از مواهب طبیعی در آن محدوده بر خوردارند، آب را منحرف کنند به سمت دیگری یا آب را به روی آنان ببندند تا زمینهای آن ها دچار خشکسالی شود یعنی دیگر در آن منطقه نتوانند دوام بیاورند و شرایط محیط زیست محتل شود تا تندرستی آن ها مورد تهدید واقع گردد. یا آذوقه به فلان گروه نرسد یا از رساندن آذوقه به گروهی دریغ نمایند، اعمالی اینچنین یعنی کشتار دسته جمعی همیشه با فعل نیست و تصور شده که عمل کشتار دسته جمعی یک کنش ایجابی می باشد، گاهی ممکن است سبب و ترک فعل هم باشد مثل ترک دادن آذوقه به یک محلی که باعث از بین رفتن آنها می شود ۴- اقداماتی جهت جلوگیری از توالد و تناسل که باعث می شود گروهی منهدم شود، مثل جدا کردن زنان و مردان از یکدیگر یا اقداماتی برای مبارزه با افزایش جمعیت یا عقیم یا سترون ساختن زنان و مردان یا سقط جنین های اجباری و هر گونه اقداماتی که از توالد و تناسل جلوگیری کند. ۵- انتقال اجباری کودکان یک گروه به گروه دیگر، انتقال کودکان چه به صورت کوچاندن یا ربودن و... به خاطر این که آلمانی ها دسته هایی از کودکان را برای مقاصد گوناگون مثل آزمایشات زیست شناختی می ربودند. این شیوه هم ممکن است آن نتیجه خاص اضمحلال گروه را داشته باشد. یا به دلیل فرهنگی با جابجا کردن یک گروه از کودکان از یک جا به جای دیگر تا از نظر فرهنگی با گروه قومی دیگر ادغام شوند که نتیجه اش زوال قومی است یعنی از بین بردن و انهدام این گروه، پس وقتی می گوئیم کشتار به معنی کشتن نیست بلکه به معنی نابودی به اشکال مختلف است.

چندین جنایت جدید به عنوان جنایت جنگی در اساسنامه آمده که یکی از آنها بند ۴ است. بند ۴ قسمت ب ماده ۸، انجام عمومی حمله با علم به اینکه چنین حمله ای باعث تلفات جانی یا آسیب به غیر نظامیان یا خسارت به اهداف غیر نظامی می شود یا آسیب جدی به محیط زیست، تخریب محیط زیست یا اختلال در محیط زیست طبیعی رفته رفته به صورت قاعده عرفی،



جنبه بین المللی به خود می‌گیرد و با عنوان یک جنایت بین المللی عرض اندام می‌کند جرایمی که در اثنای مخاصمات مسلحانه یا ذیل جرایم اساسنامه باید به آن توجه شود.

نتیجه‌گیری

در جمع بندی کلی و پایانی این مقاله باید گفت الزامات و مقدمات حقوق بشر دوستانه در بُعد بین الملل از جمله موارد مورد توجه در عرصه بین الملل و جامعه جهانی می‌باشد که در این راستا موارد بسیار مهم دیگر تخریب محیط زیست، تخریب ابنیه و آثار تاریخی و ... که هر کدام کنوانسیون خاص و مستقل داشته است مثل ابنیه و آثار تاریخی که کنوانسیون مستقل داشته و مسئولیت آن مسئولیت مدنی کلی در عرصه بین الملل می‌باشد. مقررات کنوانسیون عطف به ماسبق نمی‌شود و از زمانی که اقتدار قانونی بیاید اثرش نسبت به آینده است ولی به این معنی نیست که جنایات بین‌المللی هیچ وقت مشمول مرور زمان نمی‌شوند مستندنش قطعنامه ۱۹۷۴ تحت عنوان قطعنامه عدم مشمول مرور زمان جنایت جنگ و جنایت علیه بشریت. اما از دیوانی که در آینده تشکیل می‌شود صلاحیت رسیدگی به جنایاتی که بعد از تشکیل دیوان ارتکاب می‌یابد خواهد داشت. مهمترین جنایات جنگ را اگر بخواهیم فقط به اعتبار جنایات تقسیم کنیم شاید بشود این جنایات را به اقتضای موقعیت جنگ، وضع کسانی که قربانی جنگ یا قربانی جنایات جنگ می‌شوند (می‌دانیم یکی از گروه‌های قربانی جنگ و جنایات جنگی اسیران نظامی و غیر نظامی می‌باشند و بایستی حقوق بشر دوستانه و قوانین حمایتی دیوان کیفر بین المللی شامل آنان گردد که در قسمت‌های بعدی به شرح آن خواهیم پرداخت) و یا به اعتبارات آلات و ادوات بکار گرفته شده در جنگ تقسیم نمائیم.



منابع و ماخذ:

۱. الهامی، داوود (۱۳۷۸)، «اخلاق و جنگ / اسلام و صلح»، ماهنامه‌ی درس‌هایی از مکتب اسلام، سال ۳۹، شماره‌ی ۴
۲. سلامی، حسینی، تقریرات، دانشکده فرماندهی و ستاد دانشگاه امام حسین (ع)، دوره یکم عالی جنگ
۳. ضیائی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۷۳). حقوق جنگ، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، ج اول
۴. کمیته بین‌المللی صلیب سرخ (۱۹۸۶). کنوانسیون ۱۹ اوت ۱۹۴۹، چاپ دوم
۵. گرنی، جین (۱۳۶۸). تک خال‌های پرنده در جنگ جهانی اول، سازمان چاپ مازیار
۶. حکیم، سید محسن (۱۳۷۸)، «آداب جنگ یا تقوای جنگی در اسلام»، فصلنامه‌ی مقالات و بررسی‌ها، شماره‌ی ۶۵
۷. مسائلی، محمود، ارفعی، عالی (۱۳۷۳). جنگ و صلح از دیدگاه حقوق روابط بین‌الملل، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
۸. ملک محمدنوری، حمیدرضا (۱۳۶۷). مفاهیم تعلیق مخاصمات و حالت نه جنگ و نه صلح در حقوق بین‌الملل، تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌الملل
۹. مهدوی ثابت، محمد علی (۱۳۸۰). تقریرات حقوق جزای بین‌الملل، مقطع کارشناسی ارشد
۱۰. مهدی ثابت، محمد علی (۱۳۸۰). حقوق جزای بین‌المللی، جزوه درسی
۱۱. ناصرزاده، هوشنگ (۱۳۷۲). اعلامیه‌های حقوق بشر، تهران، انتشارات جهاددانشگاهی
۱۲. هنجی، سیدعلی (۱۳۶۹). حقوق مخاصمان مسلحانه، تهران، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی
۱۳. اردبیلی، محمدعلی، مقالات جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت - مجله حقوقی شماره هفتم - دفتر خدمات ح بین‌المللی
۱۴. شریفیان، جمشید (۱۳۸۰). فصلنامه سیاست خارجی، چاپ وزارت امور خارجه

۱۵. شریفیان، جمشید، «مقاله حقوق بشر و روابط بین الملل»، ماهنامه دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، شماره ۱۴۱

